مقاله‌ای از **پیــام زن**، نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)
شماره مسلسل ۵۹، عقرب ۱۳۸۲ – اکتوبر ۲۰۰۳

سکیولاریزم

پــادزهر بنیادگرایی

سکیولاریزم هم از آن اصطلاحاتی است کـه بنیادگرایـان همچـون جـن و بسـم‌الله از آن ترسیده، علیه آن عربده کشیده و آن را به عنوان روشی خطرناک ضد دینی و جهت امحـای دین تخطئه مینمایند. البته بنیادگرایان در هر زمینه‌ای که پای استدلال شان بلنگد، مخالفان را «ملحد» خوانده و تهدید و ترور میکنند. امـا تروریسـتان مـذهبی بیشـتر از هـر گـرایش سیاسی دیگر حق دارند نسبت به سکیولاریزم خصومت ورزند، کف بر دهان آورند و زندان و شکنجه و مرگ را سزای طرفداران آن بدانند زیرا سکیولاریزمِ رژیمی دموکراتیک و مردمی،

بنیادگرایان را از صفحه جامعه کاملاً دور میاندازد.

سکیولاریزم[۱] چیست؟

اصل و روشی دایر بر شناختن دین به مثابه امری شخصی و زیست باهمی ادیان و فرهنگ‌های گوناگون و عدم دخالت دین در وظایف دولت بخصوص در زمینه معارف. به عبارت دیگر جدا بودن امور دینی از سیاست یعنی فعالیت احزاب و گروه‌های اجتماعی در ارتباط با قدرت دولتی.

سکیولاریزم طرفدار برابری ادیان و مذاهب در قوانین بوده و بدینترتیب تفوق دین اکثریت را بر سایر ادیان یا مذاهب و انفاذ قوانین تبعیض‌آمیز نسبت به پیروان آنها را اجازه نمی‌دهد.

پروفیسر پیتر گی Peter Gay مورخ و فیلسوف نامدار امریکایی در پاسخ به آنانی که برتری طلب اند چون دین شان را حقیقت مطلق میپندارند، مینویسد:

> «از آنجایی که بشر همه از درک اسرار غایی کاینات به طرزی نومیدانه عاجز است، پس حد اعلای بهیمت و جهالت خواهد بود که کسانی که عقیده‌ای مغایر عقیده مسلط دارند احساس محدودیت کنند چه رسد به آنکه مورد آزار و اذیت قرار گیرند.»

برتری‌طلبان دینی با آن ادعا در واقع از موضع قدرت حرف زده و منطقاً به پیروان سایر ادیان در اکثریت نیز حق میدهند تا نسبت به دگراندیشان، محدودیت و آزار و اذیت روا

---

[۱] - در بعضی منابع ایرانی معادل فارسی سکیولاریزم با توجه به دو معنی لغوی آن، تفکر گیتیانه، غیر مذهب گرایی، عرف گرایی، دنیا گرایی، دنیا مداری، جداسازی دین و دنیا و... آورده شده که چون دقیقاً رساننده‌ی فشرده‌ی معنی و مضمون این اصطلاح نیستند و رواج نیافته اند، کاربرد همان سکیولاریزم را ترجیح دادیم.

دارند.

به قول یک محقق پاکستانی اگر معتقد باشید که اسلام در پاکستان باید از امتیاز برخوردار باشد و ادیان دیگر درجه دو انگاشته شوند، پذیرفته اید که در کشورهایی که جمعیت مسلمانش در اکثریت نیست به مسلمانان برخورد نابرابر صورت گیرد.

منشاء سکیولاریزم

جامعه شناسان زیادی «معاهده صلح وستفالیه»[۲] را سرآغاز جنبش سکیولاریستی در غرب به حساب می‌آورند. در نتیجه این معاهده کلیسا و دولت از هم مجزا شدند و فرد میتوانست مذهبش را در سرزمین معین‌اش انتخاب کند.

اما از دیدی دیگر، جریان جداسازی دین از دولت دیرینه‌ای بسیار پیشتر از ۱۶۴۶ دارد. در قرون وسطا کلیسا مرکز قدرت و فساد بود. روحانیون کلیسا به بهای فقر و محرومیت اکثریت جامعه، ثروت را در دست داشتند. این وضع موجب شد که در اواخر قرون وسطا توده‌ها علیه قدرت کلیسا و روحانیون به پا خیزند. فلاسفه و دانشمندان کتاب انجیل را با دیدی انتقادی و جدا از تفسیرهای روحانیون خواندند. جنگ بزرگ ضد کلیسای کاتولیک و ضد فئودالیزم بسیاری کشورهای اروپایی را فرا گرفت. خسته از جنگ‌های فرقه‌ای مذهبی و قومی، قدرت پاپ و حقوق خداگونه‌ی شاه، جوامع غربی آغاز کردند به غیر دینی کردن دولت و به تدریج دولت‌های متعدد سکیولار در غرب ظهور نمودند. تکامل و نشر علم و بینش علمی نیز که به تحجر فکری و خشک‌اندیشی ضربه زد به تکوین و تقویت فرهنگ

---

[۲] ـ «معاهده صلح وستفالیه» در ۱۶۴۶ به خونین‌ترین جنگ‌هایی که تا آنزمان اروپا به خود دیده بود (جنگ‌های سی ساله آلمان و جنگ‌های هشتاد ساله بین اسپانیایی‌ها و هالندی‌ها) و نزاع طولانی بین نیروهای پروتستانت و کاتولیک پایان بخشید؛ حقوق کالونیست‌هابه رسمیت شناخته شد؛ دولت‌های مستقل با ملت‌های واحد پدید آمدند.

سکیولار مدد رسانید.

از عصر روشنگری به بعد و در راستای درهم شکسته شدن ساخت‌های خود کامه‌ی اجتماعی و سیاسی، همانطوریکه ضوابط دموکراسی خود را تثبیت میکردند، سکیولاریزم نیز موقعیتش را به مثابه فلسفه سیاسی در غرب تحکیم میبخشید.

سکیولاریزم عبارت است از اصل و روشی دایر بر شناختن دین به مثابه امری شخصی و زیست باهمی ادیان و فرهنگ‌های گوناگون و عدم دخالت دین در وظایف دولت بخصوص در زمینه معارف. به عبارت دیگر جدا بودن امور دینی از سیاست یعنی فعالیت احزاب و گروه‌های اجتماعی در ارتباط با قدرت دولتی.

اصغرعلی انجنیر و اودی مهتا از برجسته‌ترین محققان تاریخ ادیان در هند در کتاب شان «سکیولاریزم دولتی و دین ـ تجربه غرب و هند» مینویسند: «بدینترتیب سکیولار شدن جامعه مدنی و حکومت عبارت بود از حاصل عوامل بیشمار نظیر اکتشافات علمی و پیشرفت‌های تکنولوژیک که در شیوه تولید در زراعت و صنعت انقلابی پدید آورد... سه جزء متشکله اساسی سکیولاریزه شدن را بطور کلی میتوان چنین جمع بست (الف) مدرنیزه شدن کاپیتالیستی (ب) ارزش‌های روشنگرانه، هومانیزم و عقل‌گرایی و (ج) رهایی دهقانان.»

و آنگاه که مردمان جوامع مختلف با داشتن ادیان و مذاهب و عقاید کاملاً مختلف مجبور به زندگی مشترک شدند مسئله چگونگی برخورد به جماعت‌های متعلق به ادیان دیگر به مسئله‌ای حاد، پیچیده و دشوار بدل شد. ازینرو سکیولاریزم به صورت ضرورتی حیاتی جهت

تأمین صلح و آرامش داخلی در جوامع درآمد.

کاهش قدرت کلیسا به رشد و تکامل فرهنگ سکیولاریستی و علم کمک کرد. البته رهبران کلیسا و فرقه‌های مذهبی هم به خاطر تداوم کنترول شان بر مسیحیان به جستجوی راه‌های جدید منجمله مدرنیزه ساختن احکام جامد و انطباق آنها با «روحیه عصر و زمان» برآمدند. کلیسا در غرب میخواهد خود را با قوانین سکیولاریستی دمساز نماید. پاپ جان پال دوم از ستم‌کاری و بدرفتاری کلیسا در گذشته‌ها علیه دانشمندان و جنبش‌های آزادی طلبانه عذرخواهی کرد.

رژیم ایران هم پس از مرگ خمینی، فتوای ترور سلمان رشدی را ملغی اعلام نمود اما با توجه به جنایتکاریهای رژیم در داخل ایران، هیچکس آن را جدی نگرفت و سلمان رشدی هم از اختفا نبرآمد[۳].

چرا بنیادگرایان از شنیدن نام سکیولاریزم به تب لرزه مرگ می‌افتند؟

زیرا:

۱ـ به خاطر ماهیت میهنفروشانه، جنایت پیشه، ضد ملی شدیداً فاسد از نظر اخلاقی و سیاسی، زن‌ستیزانه، ضد علم و پیشرفت، و تاریخ مملو از قساوت و وحشت بین مردم جای پا ندارند و تنها با وسیله قرار دادن دین و با هزار نیرنگ برانگیختن احساسات دینی مردم به

---

[۳] ـ وضع جاری در ایران از جهت دیگری نمونه است. رژیم ایران به منظور تداوم سلطه‌اش، خاتمی را پیش انداخت تا با اکت‌های دموکراسی، رژیم دین‌سالار خونریز به سرکردگی خامنه‌ای را از فرو ریختن در آتش خشم مردم ایران برهاند. ولی از آنجایی که در این کشور دین از دولت جدا نشد و قدرت کماکان در انحصار آخوندهای جنایتکار باقی ماند، ماسک «دموکراسی» ولایت فقیه نیز پاره شد و اکنون جنبش محصلان آگاه و قهرمان ایران به درستی شعار سرنگونی خاتمی را هم سر میدهند.

اضافه تهدید و تفنگ، میخواهند خود را بر آنان تحمیل کنند، در حالیکه سکیولاریزم مانع بند بازی و عوامفریبی آنان با حربه دین میشود.

۲ـ با استقرار سکیولاریزم، برای ملا و مولوی و طالب و کلیه مدرسه‌ای‌ها نقش دیگری در جامعه باقی نمیماند جز عودت به جایی که از آن آمده بودند: گوشه مسجد و به وظایف قدیمی شان (انجام امور مذهبی در مراسم شادی و سوگواری مردم) رسیدن.

۳ـ چون احزاب بنیادگرا فاقد برنامه‌ای عملی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای مردم اند، با قدغن شدن استفاده از دین برای مقاصد سیاسی، زیر پای خود را خالی خواهند یافت.

۴ـ در کشوری که قانون اساسی آن پاسدار سکیولاریزم بوده و سکیولاریزم در جامعه نهادینه شده، احزاب بنیادگرا ممکن نیست آرای قابل توجهی را در انتخابات به دست آرند. اما اگر به فرض در شرایطی معین و استثنایی به قدرت برسند برای ادامه حکومت شان راهی ندارند جز زیرپا کردن قانون اساسی سکیولاریستی و توسل به ترور و تفنگ.

با آنچه گفتیم میتوان نتیجه گرفت که بنیادگرایان باید از سکیولاریزم وحشت کنند و این وحشت شان موجب میشود تا برضد طرفداران سکیولاریزم از دست یازیدن به هیچ لومپنیزم و توطئه‌گری و تروریزمی دریغ نه ورزند.

سوءاستفاده از دین

در کشورهایی که مدعی برقرار بودن دموکراسی سکیولاریستی اند، استفاده از دین به هر نام

و بهانه‌ای غیر مجاز است.[۴] اما در کشورهایی با دموکراسی کاذب سوءاستفاده از دین و مذهب امری رایج بوده و جزء انفکاک‌ناپذیر رژیم‌های ضد مردمی به حساب می‌رود. در مواردی هم دولت‌ها به خاطر جلوگیری از سقوط خود آتش جنگ‌های دینی و مذهبی را شعله‌ور میسازند.

در پاکستان ایوب خان از اسلام در جنگ ۱۹۶۵ با هند استفاده جست؛ ذوالفقار علی‌بوتو به جای سرکوب بنیادگرایان، دولت را «دیندار» کرد و برای تحبیب بنیادگرایان روز رخصتی هفته را از یکشنبه به جمعه تغییر داد؛ احمدی‌ها را فرقه غیراسلامی اعلام نمود و نوشیدن شراب را گناه کبیره خواند که نه تنها فایده نکرد بلکه زمینه قدرت‌گیری ضیاءالحق را مهیا ساخت و سرانجام هم توسط او اعدام شد؛ جنرال ضیاءالحق که لشکری از مدرسه‌ای‌ها و مزدوران افغانیش را به وجود آورد، اسلامی کردن پاکستان را محیلانه به «رفراندم»

---

[۴] ـ جورج بوش از معدود روسای جمهور امریکاست که مخصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر به لحن گفتارش صبغه دینی میبخشد که به این خاطر هم مورد انتقاد واقع شده است. او در این کار تا جایی پیش رفت که در سفرش به چین از مردم آن کشور خواست تا بر دیانت اصرار ورزند! درست همانطوریکه خمینی از گورباچف خواست تا به دین اسلام بگراید! همچنین به یاد داریم که وقتی امریکا افغانستان را بمباران میکرد تا جنایتکاران «ائتلاف شمال» را رویکار آورد، سفیر امریکا در پاکستان به عنوان «همبستگی» با مردم ما در ماه رمضان روزه میگرفت که طبعاً تمسخر مردم ما را به دنبال داشت.

و در «پیوند» شماره ۶۵ میخوانیم: «صدام حسین، در مدت سه سال، قرآنی را با خون خود نوشته است. تحول او از یک بعثی متعصب به "مسلمان دو آتشه" همانند تحول جورج دبلیو بوش از یک معتاد به الکل، به مرد خداست که به قول رهبر جمهوریخواهان در مجلس امریکا، "خداوند بوش را در کاخ سفید قرار داده است تا جهان را به صراط مستقیمی بیاورد که انجیل مینمایاند".»

ولی این سوءاستفاده‌های عوامفریبانه از دین نه صدام حسین جلاد را توانست از سرنگونی نجات دهد و نه بوش را از متهم شدن به جنگ افروزی در دنیا و دروغگویی به مردم امریکا.

گذاشت[۵]؛ بینظیر بوتو همزمان با به قدرت رسیدن از مبارزه علیه بنیادگرایان امتناع جسته و برعکس و خلاف تربیت خانوادگی و فرهنگ و گذشته‌اش، چادر به سر انداخت و به تسبیح گرداندن بخصوص در برابر رسانه‌ها شروع کرد؛ نواز شریف در مخالفت با بوتو یکشنبه را مجدداً روز تعطیل هفته اعلام داشت اما از طرف دیگر لایحه شریعت را از پارلمان گذراند!؛ صدام حسین با حک کردن «الله اکبر» بر بیرق عراق به به‌اصطلاح ناسیونالیزم سکیولار آن کشور نقطه پایان بخشید تا شاید مردم را با جاذبه «اسلام»اش جلب کند که کارگر نیافتاد؛ در کشور بلادیده‌ی ما، تبلیغ صحنه‌های نماز خواندن‌های ببرک و نجیب و گردآوری عده‌ای ملا و مولوی مرتجع و بله‌گوی منحیث «علمای دینی» و اعمار پیهم مساجد، از نظر مردم بیشتر از آن مضحک، ریاکارانه و بی‌اهمیت بود که اشغال کشور و جنایت‌ها و سگ کی‌جی‌بی بودن آن دو را لحظه‌ای از یاد شان ببرد یا از اراده شان در واژگونی آن دو ذره‌ای بکاهد.

در اینجا اشاره به آن روشنفکران غیر بنیادگرا یا ضد بنیادگرا هم ضروریست که صرفاً به منظور رستن از ترور و تهدید آدمکشان بنیادگرا به هر دری میزنند، در هر مجلس هرزه و بنیادگرا بوی شرکت میجویند، بیغیرتی و کثافتکاری را تا جایی میرسانند که با بنیادگرایان طرح دوستی میریزند و حتی پیشوند «حاجی» و «الحاج» را ضم نام خویش مینمایند تا آدمکشان، زرد رویی، گردن پت و دست‌های بالای آنان را ملاحظه کرده از سر بی‌قیمت شان دست بشویند. اگر جنایت پیشگانی چون رشید دوستم با سوءاستفاده از دین و «الحاج» خواندنش تنها داره‌ی آدمکشانش را میفریبد، روشنفکران نامبرده با آن فرصت طلبی‌های شرم‌آور نام و وقار کلیه روشنفکران آزادیخواه را لکه‌دار میسازند.

---

۵ ـ البته حساب دقیق میلیاردها دالر که او و نوکرانش ـ احزاب اسلامی افغانی ـ به نام «جهاد فی‌سبیل الله» به جیب زده اند به هیچکس معلوم نیست.

سکیولاریزم و دموکراسی

سکیولاریزم و دموکراسی پشت و روی یک سکه اند. دموکراسی بدون سکیولاریزم دم بریده است و هر وقت میتواند به فاشیزم و استبدادی فاشیستی بیانجامد. سکیولاریزم بدون دموکراسی پرده ساتریست برای پنهان نگهداشتن ماهیت ضد مردمی یک دولت. دموکراسی و سکیولاریزم نیز مثل دیگر اصول و شیوه‌های اداره و کنترول، شکل دولت‌ها را میسازند و بنابر این سکیولاریزم و دموکراسی تنها زمانی اصیل و پایدار خواهند بود که زمام قدرت دولتی به نمایندگان واقعی توده‌ها یعنی طرفداران دموکراسی سکیولاریستی تعلق گیرد.

در ترکیه که ۹۸ فیصد جمعیت ۶۸ میلیونی آن مسلمان اند، سکیولاریزم حاکم است اما ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر در این کشور در مورد مخالفان سیاسی و بخصوص کردها به نحو فاحشی نقض میشود که این طبیعتاً از جاذبه سکیولاریزم آن که سهم عظیمی در پیشرفت ترکیه داشته، میکاهد. یا در هند که اگرچه دارای سنن معین دموکراسی است ولی از آنجایی که در حال حاضر قدرت در دست گروه‌های بنیادگرای هندو قرار دارد، مخصوصاً به دلیل قتل عام‌ها و بدرفتاری هندوها با اقلیت‌های مسلمان و مسیحی سیمای سکیولاریستی این کشور لطمه دیده است.[۶]

تا زمانیکه کشورهای عقب‌مانده یا تحت حاکمیت نیروهای نژادپرست از طاعون بنیادگرایی اسلامی، هندویی، مسیحی یا یهودی نجات نیافته اند، مفهوم سکیولاریزم که پاسدار حق تساوی کامل ادیان و مذاهب است، در نظر و عمل لجن مال میشود. در هندوستان بنیادگرایان بر سر مسجدها یا کلیساها میریزند و به قتل عام پیروان اسلام و مسیحیت میپردازند، دولت اسرائیل به بهانه تروریزم گروه‌های بنیادگرای فلسطینی، خود به ترور

[۶] ـ البته وضع در هیچ کشوری قابل مقایسه با افغانستان نیست. بنیادگرایان وطنی در جنایت‌پیشگی و پستی دست تمام دژخیمان و دشمنان ضد دموکراسی و سکیولاریزم در جهان را از پشت بسته اند.

فاشیستی متوسل شده و از اشغال سرزمین‌های فلسطین دست‌بردار نیست. اما برعکس در کشورهای غربی که فرهنگ سکیولاریستی تاریخی طولانی داشته و بنیادگرایی مسیحی نتوانسته ریشه بدواند، مردم در مقابل مثلاً وحشت هندوها علیه مسیحیان در هند، سودان و ایران آرامش خود را حفظ کرده و اقلیت‌های مسلمان و هندو کماکان از حقوق مساوی با اتباع کشورهای امریکایی یا اروپایی برخوردار بوده و مورد حمله خونین قرار نگرفته اند.[۷]

اگر سکیولاریزم در امریکا و اروپا حکمفرما نمیبود، با این همه فجایع از سوی تروریست‌های اسلامی (گاهی به حمایت دولت‌های اسلامی تئوکراتیک نظیر ایران و عربستان و افغانستان) میلیون‌ها مسلمان که در غرب از تحصیل و داشتن آینده‌ای بهتر و کلاً زندگی لذت میبرند باید با تحقیر از کشورهای غربی اخراج شده یا مستقیماً نزد قهرمانان شان اسامه، ملاعمر، گلبدین یا رژیم ایران گسیل میشدند تا هرقدر میخواستند چادر بپوشند، ریش بگذارند و مدرسه مذهبی و تعلیمات نظامی ببینند که وظیفه ایمانی و وجدانی شان هم به جا شود.

وجود بنیادگرایان اسلامی در غرب مصداق «نمک خور نمک دان شکن» است و این طبعاً سیمای عموم مسلمانان را در این کشورها زشت و حقیر و سالوس مینمایاند.

معلوم نیست بنیادگرایان مقیم کشورهای غرب منجمله وطنیهای ما مثل نگارگر نرشیر، خلیل‌اله هاشمیان، لطیف پدرام و هفته‌نامه «امید» به این سوال از یک امریکایی یا اروپایی چه پاسخ میدهند:

«آقا یا خانم محترم بنیادگرا، حالا که کشور خود را ترک گفته برای تحصیل یا

---

[۷] ـ پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، شماری از مسلمانان در امریکا مورد حملات و بدرفتاریهایی واقع شدند که به تناسب برخورد غیر انسانی بنیادگرایان علیه عیسویها در پاکستان و هندوستان هیچ بود. از جانب دیگر در همان امریکا دنیا شاهد اکسیون‌های وسیع ضد حمله امریکا به افغانستان و عراق و ضد نژادپرستی و دفاع از حقوق مسلمانان بود.

ثروتمند شدن یا تفریح و خوشگذرانی جایی آمده اید که در آن دموکراسی سکیولاریستی نافذ است باید به روحیه و ضوابط آن احترام بگذارید. ولی اگر عقاید دینی تان مانع است پس برای بد کردن اینجا نشسته اید؟ چرا برای "جهاد فی‌سبیل‌الله" علیه "شیطان بزرگ" بلافاصله به کشور خود بر نمیگردید یا به یک گروه تروریست عربی یا افغانی پناه نمیبرید؟»

استوار نبودن دموکراسی بر ستون مرکزی آن ـ سکیولاریزم ـ برای دولت‌ها همیشه راه نقض دموکراسی را با سلاح دین و مذهب باز نگهمیدارد. مثلاً در قانون اساسی افغانستان که فاقد روحیه سکیولاریستی باشد ـکه حتماً هست ـ دولت هر زمان که منافعش ایجاب کند سازمان‌ها و افراد را به اتهام آشنای «کفرگویی»، «الحاد»، «کمونیزم»، «ضد اسلام»، «مخالفت با روحیه مذهب اکثریت» و امثال اینها میکشد، به زندان میافکند و جسماً و روحاً می‌آزارد.

بدون منظور داشتن اصل سکیولاریزم، قانون اساسی و ارگان‌های حقوقی و قضایی، اردو و پلیس از همان ابتدا حق اِعمال تبعیض و زیرپا کردن خونین آزادی بیان و اجتماع را برای خود «قانوناً» محفوظ نگهمیدارند.

البته بنیادگرایان و مرتجعان گوناگون بی‌عارتر از آنند که مادامی که در تنگنا قرار گیرند خود را به دامن دولتی سکیولار نیندازند ولو دیروز آن را «شیطان بزرگ» و «کافر» و «ضد اسلام» جار میزدند. هست و بود «ائتلاف شمال»، دولت عربستان و دولت‌های متعدد دیگر اسلامی بسته به حمایت نظامی امریکا از آنهاست. آقای حامد کرزی یک روز را هم بدون محافظان امریکایی‌اش به سر نمی‌تواند که در این زمینه (ترجیح دادن امریکاییان بر «برادران اسلامی») وی «سکیولار» است. اما «سکیولاریزم» آقای کرزی از این نقطه پیش نمیرود. او فاقد جرئت مبارزه با بنیادگرایان بوده و فقط یاد دارد سازش کند و سرکرده

بنیادگرایان را مجامله گرانه «مارشال» بنامد که خود بلای جانش شده است.

خلاصه، وقتی برای بنیادگرایان و سازشکاران ماندن در قدرت مطرح باشد تکیه بر هر «بی‌دین» و «لامذهب» و «ضد اسلام» و «غیر اسلامی و سکیولار» را روا میدانند و نه اعتماد بر «برادران اسلامی و دینی» را. با اینهم چرت حضرات خراب نیست، از ژاژخواهی علیه سکیولاریزم نمیافتند و به منظور دم شور دادن در برابر مالکان غربی شان از «حقوق زن» و «دموکراسی» هم حرف میزنند منتها «دموکراسی» ساخت خود شان یعنی «دموکراسی اسلامی» که بی‌معنی است؛ دموکراسی یکی است و شرقی و غربی و اسلامی و غیر اسلامی ندارد.

آیا سکیولاریزم ضد دین است؟

سکیولاریزم نه اصلی الحادی و نه ضد دین میباشد بلکه چنانچه گفتیم محض خواستار آنست که دین از دولت جدا بوده و امر خصوصی هر فرد تلقی شود. در این عصر کمپیوتر، زندگی صلح‌آمیز و دوستانه انسان‌های کره زمین که پیرو اینهمه ادیان و مذاهب گوناگون اند یا اصلاً دینی ندارند، بدون چیرگی سکیولاریزم و دموکراسی قابل تصور نیست.

بنیادگرایان و سایر مرتجعان سکیولاریزم را عقیده‌ای «ضد دینی» و «ضد اسلامی» وغیره مینامند زیرا آن را توفان مهیبی میدانند که اگر وزیدن گرفت در قدم اول ریشه خود آنان را از بیخ برکنده و دکان دینفروشی و عوامفریبی و روان‌کُشی شان را تخته خواهد کرد. و چون هیچ استدلالی مقنع و گیرایی در رد سکیولاریزم ارائه نداده و نمیتوانند، پس طبق عادت به تحریف و دروغ متوسل شده آن را یکی و ساده «ضد دین» و مدافعانش را «کافر» اعلام مینمایند تا به زعم خود عوام را جلب کنند و مخالفان را مرعوب. ولی بنیادگرایان نمیدانند که برای همیشه و در همه جا قادر نیستند مسلمان‌فریبی کرده و از حرکت توده‌های مسلمان

به سوی پیشرفت و آزادی و صلح جلو گیرند.

چون سکیولاریزم جریانی ضد دین نیست، هدفش را هم هیچگاه برچیدن دین در این و آن کشور تشکیل نمیدهد. آیا مردم ترکیه ۸۰ سال پس از قبول سکیولاریزم اسلام را از دست داده اند؟

آیا کشوری مسیحی را سراغ داریم که به علت حاکمیت سکیولاریزم بر آن، دین‌اش را باخته باشد؟ آیا در جهان کشوری دموکراتیک را میشناسیم که در آن سکیولاریست‌ها به انهدام و چور و چپاول مسجدها، کلیساها یا معابد دست زده باشند؟ پاسخ تمام این سوال‌ها منفی است.

ادعا خواهد شد که سکیولاریزم اگر نه موجب امحأ، لااقل موجب تضعیف دین در دنیای مسیحیت و چند کشور مسلمان شده است. این حرف درست است. اما علت را نه در سکیولاریزم بلکه در جاهای دیگر باید جست. تا حدی که مسئله به کشورهای مسلمان و مخصوصاً افغانستان ارتباط می‌گیرد باید گفت که علی‌الرغم فعالیت مراکز معین جاسوسی و تبلیغی دولت‌های غربی، اساساً جنایت و جنون و جهل بیکران احزاب بنیادگرا عامل شده که گروه‌هایی از افغان‌ها به مسیحیت رو بیاورند. موضوعی که پیش از ۲۰ سال اخیر در تاریخ مردم ما سابقه نداشته است. ولی طی همین مدت غیر از ایران، هیچ کشور نسبتاً آزاد و سکیولار مسلمان را سراغ نمیتوانیم که اتباعش به عیسویت یا دین سالاری گرویده باشد.

سکیولاریزم خصم دین نیست؛ بلکه راه را بر استبداد و تبهکاری و رذالت به نام دین میبندد.

تجربه سکیولاریزم در کشورهای ترکیه و پاکستان

کمال اتاترک به این باور بود که تمدن یکی است و تقسیم‌ناپذیر و در عصر ما توسط دنیای

سکیولاریزم و دموکراسی پشت و روی یك سکه اند. دموکراسی بدون سکیولاریزم دم بریده است و هر وقت می‌تواند به فاشیزم و استبداد فاشیستی بیانجامد.

غرب نمایندگی می‌شود؛ در برابر فرد تنها یک انتخاب وجود دارد: رد یا قبول این تمدن به مثابه یک کل؛ ترکیب بهترین جنبه‌های شرق و غرب را مردود میدانست و اعتقاد داشت که تمدن معاصر اروپایی بر مفاهیم، نهادها و ارزش‌های سکیولاریستی، تعقل، علوم و تکنالوژی مبتنی است و نه هرگز دین مسیحی. او در یکی از سخنرانیهای معروفش اظهار داشته است: «علم معتبرترین رهنمون در زندگی است.» او کار دین را از دولت و از تمام ساحات سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه جدا و آن را امری شخصی اعلام نمود تا ترکیه از زیر آوار اضمحلال امپراتوری عثمانی[۸]، به مثابه پیشرفته ترین کشور مسلمان بین ملل عالم عرض اندام کند بدون آن که اسلام در آن سرزمین از بین برود.

احزاب بنیادگرای پاکستان پس از شروع اقتداریابی در زمان جنرال ضیأ شعار «پاکستان کا

---

۸ ـ سقوط امپراتوری عثمانی که علاوه بر کشورهای بالکان و غیره سرزمین‌های مسلمان‌نشین سوریه، لبنان، عربستان، فلسطین، اردن، عراق و یمن را شامل میشد، نظر «امت مسلمه» یا این نظریه را که مصایب مثلاً پاکستان و افغانستان به سبب سست شدن پایه‌های اسلام در دو کشور است، باطل ثابت نمود. ملل یاد شده به شمول بقیه ملل مسلمان نه تنها تا امروز به طور مستقل از یکدیگر وجود دارند بلکه پاره‌ای از آنها را اختلافات شدید و جنگ‌های خونین نیز از هم دریده و به عقب رانده اند. جدا شدن بنگله‌دیش مسلمان از پاکستان مسلمان و سگ‌جنگی وحشیانه بین نیروهای گوناگون بنیادگرا در افغانستان روشن‌تر از آفتاب ثابت مینماید که اسلام قادر نبوده و نیست که در تعیین هویت و پیوند ملل نقش کلیدی داشته باشد. چنانچه مسیحیت هم نتوانسته کشورهای غربی را به صورت ملتی واحد درآورد.

مطلب کیا: لااله‌الاالله» را میخواهند بر مردم بقبولانند. حالانکه قطعنامه ۱۹۴۰ لاهور که اساس پاکستان را میگذارد حاوی برنامه‌ای ناسیونالیستی و مطالبه خودمختاری و حاکمیت برای مسلمانان بود و در هیچ کجای آن از مطالبه تأسیس کشوری دین‌سالار (تئوکراتیک) تذکر نرفته است. به قول انیس‌جیلانی محقق پاکستانی نقش اسلام در مبارزه برای پاکستان عبارت بود از وحدت بخشیدن مسلمانان هندوستان و تقویت و توسعه گستره‌ی مبارزه‌ای سیاسی برای ملتی مجزا توسط رهبری سکیولار.

این گفته محمدعلی‌جناح بانی پاکستان در ۱۱ اگست ۱۹۴۷ به وضاحت خواست او را دایر بر پاکستانی سکیولار نشان میدهد:

> «شما آزادید؛ شما آزادید به معابد تان بروید؛ شما آزادید به مساجد تان یا هر عبادتگاه دیگر در پاکستان بروید. شما میتوانید به هر دین، کاست، یا کیش و مذهبی گرویده باشید ـ این هیچ ربطی به کار دولت ندارد.»

محمد علی جناح در عمل و در زندگی روزمره هم سکیولاریست بود. داکتر مخصوصش و مهمانداران طیاره‌اش مسلمان نبودند؛ همسرش پارسی مذهب بود، یگانه دخترش با یک غیرمسلمان ازدواج کرد؛ و وزیری هندو را در کابینه منظور کرده بود.

تعریف او از مسلمانان هند نیز ناسیونالیستی است تا دینی. او مسلمانان هند را مردمی دارای زبان، فرهنگ، تمدن، تاریخ، قوانین حقوقی و اخلاقی و خلاصه بینش مشخص راجع به زندگی تعریف مینماید. او مسلمانان را هرگز به مبارزه برای کشوری دین‌سالار فرا نخواند.

مسلم لیگ در جریان مبارزه برای پاکستان به مثابه حزبی مدافع منافع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مسلمانان ظهور کرد و خواست ایجاد پاکستان هم مبتنی بود بر احساس محرومیت اقتصادی و سیاسی مسلمانان. اگر مسلمانان در طلب کشوری دینی میبودند باید احزاب

«جمعیت اسلامی» و «جمعیت علمای اسلام» خیلی بیشتر از «مسلم لیگ» عضو میداشتند.[۹]

با درنظرداشت خیانت به ایده‌های سکیولاریستی قاید اعظم، چند قومی و چند دینی و مذهبی بودن پاکستان، دامن گرفتن بیسابقه کشتارهای وحشیانه فرقه‌ای، شیوع فرهنگ هروئین و کلاشنکوف در شهرهای مختلف توسط مافیای بنیادگرای افغانستان و پاکستان، کمک نهان و آشکار به بنیادگرایان افغانستان و کشمیر، خطر دهشتناکترین جنگ با هندوستان، تعداد روزافزون مدارس منحیث پایگاه‌های تروریست‌پروری[۱۰] و... روشنفکران آزادیخواه پاکستان، سکیولاریزم را برای این کشور نه یک انتخاب بلکه یک ضرورت دانسته و معتقدند که بقای پاکستانی آرام، متحمل، سعادتمند و مترقی بدون سکیولاریزه کردن جامعه ممکن نیست.

استدلال‌ها در رد سکیولاریزم

فتوای قدیمی و معمول در رد سکیولاریزم از سوی بنیادگرایان اینست که این پدیده نیز چون مثل دموکراسی سوغات غربِ «کافر» به شمار می‌آید بنابرین مردود است!

بین استدلال‌های بی‌اعتبار و مضحک فاشیست‌های مذهبی، استدلال بالا بی‌گمان بی‌اعتبار ترین و مضحک ترین آنهاست. برای این ریاکاران، جیره خوارِ غرب بودن خوب است؛ استفاده از وسایل بیشمار ساخت غرب در زندگی روزمره و منجمله تانک و توپ و گلوله و

---

[۹] ـ قابل توجه است که احزاب اسلامی پاکستان هیچگاه در انتخابات این کشور وزنه‌ای محسوب نمیشدند. و اگر حمله امریکا به افغانستان نمیبود این‌ها نمیتوانستند بعد از پنجاه سال در انتخابات ۲۰۰۲ به پیروزی دست یابند.

[۱۰] ـ بنابر یک منبع امریکایی ۴۰ تا ۵۰ هزار مدرسه در پاکستان وجود دارند که تنها کمتر از ۴۵۰۰ آنها راجستر شده اند.

کمپیوتر و انترنت و تلفن‌های ماهواره‌ای و موترهای لوکس و سفرهای هوایی خـوب اسـت؛ استفاده از سینما، سی‌دی و ویدیوهای سکسی و حتی شراب غرب در خفا خوب اسـت؛ امـا ایده‌های دموکراسی و سکیولاریزم غرب خوب نیست. چرا؟

بنیادگرایان با بیشرمی حین تماشای تلویزیون ماهواره‌ای جواب می‌دهنـد زیـرا هـر دو ضـد اسلام اند!

آیا هر ایده‌ای اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی که در کتاب‌های مقدس دینی نبـود ضـد دیـن محسوب شده می‌تواند؟ ایده‌های دموکراسی و سکیولاریزم و امثال آنها قرن‌ها بعد از ظهور مسیحیت و اسلام پیدا شده و تکامل یافتند. ایـن اصـول را انسـان‌ها بـرای تـامین آزادی و تنظیم بهتر زندگی اجتماعی وضع کردند. و تا جایی که به ظهور سکیولاریزم در غرب ارتباط میگیرد، این حاصل عکس‌العمل مقابل مسیحیت مسلط و کشمکش‌ها در صفوف پیروان آن بود که سرانجام مسیحیت را واداشت تا با سکیولاریزم کنـار آمـده و معتقـدانش را بـا آن و دنیای علم و تکنیک حتی‌الامکان منطبق سازد. کلیسا میدانست که اگر چنین نکند در برابر توفان آزادیخواهی و سکیولاریزم عصر برق و اتم و کمپیوتر پایه‌هایش سست خواهد شد. و با در نظرداشت همین تجربه بود که برخی کشورهای اسلامی نیز به سـکیولاریزم گـرایش یافتند تا هم دین از دست نرود و هم دنیا بدست آید.

پس قبول سکیولاریزم از سوی مسلمانان نه به منظور ترک دین که به منظور کسب آزادی، حقوق و کرامت انسانی بوده و ادامه خواهد یافت ولو هم بنیادگرایان در ضد اسلام بودن آن خون قی کنند.

اگر بنیادگرایان دورو و دروغگو نیستند، باید از هرچه «سوغات» و اختراع و اکتشاف و ساخت غرب است چشم بپوشند و مثل انسان‌های نخستین لچ و لق در مغاره‌های کوه‌ها و جنگلات

پناه برند تا عبادت و نیایش شان فارغ از هر غبار غـرب و ماشـین و فسـاد بـه دلخـواه‌ترین صورت انجام گیرد. هم آنان خوش هم خدا خوش.

ولی اگر چنین چیزی ممکن نیست؛ ممکن نیست که پیراهن و تنبان را بکشند و عریـان در سرک‌ها ظاهر شوند؛ اگر ممکن نیست که از قصرها و موترهای گرانقیمت و غذاهای درست شده در غرب و هزار و یک وسیله راحتی زندگی دسـت بشـویند، آنگـاه از دنـدان‌خایی‌های سالوسانه و خنده‌آور برضد دستاوردهای مـادی و معنـوی عظـیم و جهانشـمول غـرب بایـد خجالت بکشند. غربی که اینهمه تمدن و فرهنگ را با رنج بسیار برای بشریت ارزانی داشته، به تفکر دموکراسی و سکیولاریزم هم ضمن ایستادگی در برابر نیروهای سیاه دینی و قربانی دادن دست یافته است.

استفاده بنیادگرایان از «سوغات«های مادی غرب و هـار بـودن آنـان مقابـل دموکراسـی و سکیولاریزم به بیمار محتضری میماند که نصف دوا را که شیرین است میخـورد امـا نصـف دیگر را دور میاندازد چرا که تلخ است! بلی، تلخ نه که در واقع زهر مقاتـل اسـت. برقـراری دموکراسی سکیولاریستی در کشور ما همان و فلج و یا موش مرده شدن بنیادگرایان همان!

به قول دوستی، کاش مقدور میبود که غرب حق استفاده از اکتشافات و اختراعات خود را به بنیادگرایان نمیداد تا وضع فاشیست‌های دینی را میدیدیم که مطمئناً تماشـایی‌ترین صـحنه در کره زمین میبود.

ولی لزومـی بـه آن خیالپردازیهـا نیسـت. ایـن تروریسـتان اگـر بیمایـه و دو رو نمی‌بودنـد «امارت‌های اسلامی» را به مقصـد کشـورهای غـرب تـرک نمی‌گفتنـد. هـم اکنـون اگـر دولت‌های اروپا و امریکا عذر ایدئولوگ‌ها و عوامـل خـورد و کـلان جهـادی و طـالبی را از کشورهای شان خواسته و تهدید به بازگرداندن به افغانسـتان کننـد، «قهرمانـان اسـلامی»

حاضر خواهند شد تا آخر بنده بی‌زبان و چتلی‌خوار غرب باشند اما از آنجا رانده نشوند!

یکی دیگر از «خطرات» سکیولاریزم را «اشاعه فساد اخلاقی و بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های اخلاقی» قلمداد مینمایند.

کدام «فساد اخلاقی» در غرب است که در کشورهای مسلمان و مشخصاً افغانستان وجود نداشته باشد؟ یگانه فرق بین فساد در غرب و در کشورهای مسلمان اینست که در غرب روی «فساد» پوشش نمی‌گذارند و در کشورهای اسلامی «فساد» در خفا و زیر هزار و یک پوشش حتی پوشش مذهبی (مثلاً صیغه در ایران) ساری و جاریست.

همچنین بسیاری از ارزش‌های اخلاقی مسلمانان پدیده‌های مطلق و تغییرناپذیر نیستند. پاره‌ای از این معیارها و ارزش‌ها در اثر مرور زمان یا طغیان‌های عشق انسان به آزادی جای خود را به آن ارزش‌ها و معیارهای «غربی» خواهند سپرد که امروز علیه آنها داد و فریاد میکشیم و ابراز انزجار مینماییم.

جای سرافرازی و نخوت نیست. لااقل در مورد جنایت عروس ساختن دختران در سن کودکی، ازدواج مردان بزرگسال با دخترکان، تجاوز به کودکان و بچه‌بازی در کشورهای مسلمان از جمله افغانستان وضع خیلی دردناکتر از کشورهای سکیولار است: در جوامع سکیولار به آن فساد به مثابه یک جنایت نگریسته میشود اما در افغانستان خود میدانیم که تفنگ سالاران پلید و طالبان قربانیان معصوم شان را حتی در جبهه‌ها هم با خود نگه میدارند. پس سکیولاریزم را عامل اشاعه فساد و سست شدن پایه‌های ارزش‌های اخلاقی خواندن، تف را سربالا انداختن است.

دلیل عامیانه دیگری که در رد سکیولاریزم شنیده میشود اینست که تحقق سکیولاریزم در افغانستان شدیداً مذهبی و سنتی واقعبینانه نیست.

سکیولاریزم خصم دین نیست؛ بلکه راه را بر استبداد و تبهکاری و رذالت به نام دین میبندد.

آمدن دموکراسی و سکیولاریزم و فرهنگ مترقی در جامعه بی‌نهایت عقب نگهداشته افغانستان مسئله‌ای ساده نبوده بلکه با توجه به بنیادگرازده بودن این کشور بدطالع، مبارزه‌ای فداکارانه را ایجاب میکند و روشنفکران و نیروهای واقعاً انقلابی و مردمی این ایثار را باید به جان بخرند. شاه‌امان‌الله حرکت را شروع کرد اما از آنجایی که نتوانست بر اکثریت مردم اتکا کند، انگلیس شیطان به یاری ملایان و روحانیون نوکرش توانستند با انواع توطئه‌ها حکومت تمدن‌خواه امان‌الله را سقوط داده و داره‌های رهزن به سرکردگی بچه سقو را جاگزینش سازند.

پس از شاه امان‌الله هیچ دولت دیگری پدید نیامد که راه او را با قاطعیت و جدیت ادامه دهد.

«مذهبی» و «سنتی» و «قبل از وقت» بودن عموماً ورد کلام حکام ارتجاعی این سرزمین و بهترین بهانه و مستمسک شان به منظور حفظ وضع موجود و تداوم حکومت شان بوده است. یاد هیچکس نرفته است که طالبان در رد باز کردن مکاتب و رفع آنهمه قیودات ضد انسانی علیه زنان می‌گفتند «هنوز شرایط مساعد نیست!» در دوره‌های دیگر هم آنگاه که زمزمه‌ی دموکراسی بالا می‌شد، بلافاصله می‌شنیدیم که «هنوز شرایط مساعد نیست!»

نه «عقب‌ماندگی»، «مذهبی» و «سنتی» بودن جامعه را باید نادیده گرفت و نه بهیچوجه به تقدیس آنها پرداخت. جامعه ما تا کی «عقب مانده»، «مذهبی» و «سنتی» باقی خواهد ماند؟ چند ده سال دیگر باید صبر کرد که جای افغانستان در آخر لیست بدبخت‌ترین و فلاکتبارترین کشورهای عالم نباشد؟ بر هر افغان آگاه و شرافتمند است که علیه سه آفت به نبرد برخیزد. در غیر آن ذکر همیشگی زخم‌های سرطانی مذکور فقط به معنی توجیه رندانه

و فرسوده‌ی انفعال و جبن و سازشکاری و بی‌ارادگی است.

هیچ تغییری بنیادی خود بخود و بدون مبارزه در یک جامعه پدید نمی‌آید. وقتی سال‌ها پیش رفع حجاب از زنان شروع شد، ملایان مرتجع همراه ترنم کرکننده این نغمه که «جامعه اسلامی است» و «هنوز شرایط لازم فرا نرسیده است» شورش کردند. اما غیر از قاطع عمل کردن داوود خان، از آنجایی که اکثریت را نتوانستند فریب دهند، آزادی زنان که ضرورت زمان بود رفته رفته به موج قدرتمندی بدل شد که فاشیست‌های جهادی هم نمی‌توانند طوری که مایل اند در برابرش بایستند.

کفن دور شدن از سر زنان در زمان داوود از بالا صورت گرفت، زیرا حکومتش بوی برده بود که اگر به موقع اقدام نکند، رفع حجاب به جنبشی سرتاسری و بزرگِ آزاد کننده رشد خواهد یافت. زمانی هم آمدنیست که دولتی ارتجاعی از «لزوم» سکیولاریزم حرف بزند لذا چه بهتر که آزادیخواهان میهن ما این بیرق را بلند کنند تا اصالت و ریشه‌اش نیز محفوظ بماند.

جباران «شرایط مساعد» را تا روز قیامت دور می‌اندازند تا در این جریان چنگ شان را بر قدرت عمیقتر سازند.

زمانی گفته می‌شد که مردم ما حتی مخالف ایجاد سرک و مکتب و شفاخانه و... در مناطق شان بودند. اما در پشت این توهین به مردم باید مقاصد دولت‌ها را در نظر گرفت که بی‌کفایتی، فساد و ضد مردمی بودن خود را زیر آن اتهام‌ها به مردم می‌پوشانند. در حالیکه مردم ما مثل سایر انسان‌ها مشتاق هرچیز خوب اند.

در مورد دموکراسی و مخصوصاً سکیولاریزم موضوع تیره‌تر از آنچه گفتیم است. امروز از هر بنیادگرا و عنصر سازشکار در اداره آقای کرزی که راجع به سکیولاریزم بپرسی بیدرنگ جواب می‌دهند که «کشور ما اسلامی است» یعنی سکیولاریزم را اتوماتیک ضد دین وانمود

می‌سازند تا دیگر جای بحث باقی نماند و علیه آنانی که پافشاری ورزند فوراً خنجر تکفیر را از آستین بیرون می‌کشند خنجری که اگر اصول سکیولاریزم در جامعه مرعی باشد چشمان خود شان را می‌درد. شاه امان‌الله بود که «سنت» فرهنگی و غیر فرهنگی را زیر پا گذاشت و پوشیدن لباس «غربی» را رایج ساخت. اگرچه او از دست اعمال انگلیس مجبور به ترک کشور شد اما امروز حتی میراث‌خواران آن روحانیون جاسوس و رهزنان بچه سقوی نیز خود را با آخرین مدل لباس‌های اروپایی می‌آرایند.[11] یعنی «سنت» شکست و دهه‌هاست که صدها «سنت» شکسته و بازهم «سنت»ها همراه «سنت گرایان» خواهند شکست چه خود به خود در اثر جبر زمان چه در اثر مبارزه. معمولاً یک فرد به بهترین میوه دنیا هم که با آن آشنایی نداشته باشد در اول رغبتی نشان نخواهد داد اما پس از چند بار مزه کردن به آن علاقمند میشود. دموکراسی و سکیولاریزم برای مردم ما حکم همان میوه‌ی ناآشنا را دارد که اگر یکبار به حد کافی لذتش را بچشند دیگر قدرتی نخواهد بود که از آن محروم شان سازد. باید مردم ستمدیده‌ی ما این «مزه» را بچشند.

اگر کشورهای مسلمان مثل ترکیه ۸۰ سال پیش به سکیولاریزم گرایید، چرا افغانستان ما نتواند امروز به آن دست یابد تا دیگر جایی برای سوءاستفاده از دین در سیاست، وجود طاعون تروریزم دینی، بی‌ناموسی‌های جنگ سالاران و جدال‌های خونین مذهبی و فرقه‌ای، باقی نماند؟

نتیجه و تجسم «استدلال»های بنیادگرایان در رد سکیولاریزم و دموکراسی را در گورستان

---

[11] ـ فیشن‌های غلیظ داکتر عبدالله و یونس قانونی برای «مدرن» جلوه دادن شان حتی تعجب غربیان را هم برانگیخته است. اما آنان نمی‌دانند که برای مردم افغانستان همانقدر که عبا و قبای طالبان چشم سرمه‌ای ترسناک و نفرت‌انگیز بود، این «تجدد» نمایی‌های برادران جهادی شان ایضاً زشت و کراهت انگیز است چرا که اولی در نوع لباس نیز وحشت و فرهنگ قرون وسطایی شان را به نمایش می‌گذاردند و دومی زیر آن فیشن‌ها میخواهند جنایت پیشگی و فاشیزم دینی شان را پنهان نمایند.

شدن افغانستان، در فاجعه ۱۱ سپتامبر، در جنایتکاری‌های روزمـره رژیـم ایـران، در بریـدن گلوی مادران و کودکان در الجزایر، و کشتار مردم بیگناه در اندونزیا با بمب گذاری‌های کور و... میبینیم. برای فردی که غرض و مرضی نداشته باشد همین‌ها کافیست که راه نجات دنیا و دین را در سکیولاریزم بیابد.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

www.rawa.org | rawa@rawa.org
fb.com/rawa.afghanistan | twitter.com/rawa77